

DOI: [10.30512/KQ.2023.18754.3481](https://doi.org/10.30512/KQ.2023.18754.3481)

اثبات عصمت حضرت آدم(ع) بر اساس روش تفسیر قرآن به قرآن*

محمد دانش نهاد^۱

محمد حسن وکیلی^۲

چکیده

عصمت حضرت آدم(ع) یکی از موضوعات چالشی در علوم تفسیر و کلام است به گونه‌ای که ظاهر آیات و روایات برای برخی موجب این تصور گردیده که حضرت آدم(ع) در زمان بی‌توجهی به نهی از شجره، معصیت کرده و از عصمت برخوردار نبوده است. این تحقیق با روش توصیفی - تحلیلی و با جمع‌آوری اطلاعات همراه با مقارنه آراء، در پی اثبات عصمت حضرت آدم(ع) از طریق روش تفسیر قرآن به قرآن است. بر این اساس، ابتدا آیات عام دال بر عصمت حضرت آدم(ع) بیان می‌شود و آنگاه، ادله ارشادی بودن نهی از شجره که منافاتی با عصمت ندارد، بر مبنای روش تفسیر آیه به آیه تحلیل می‌گردد. در گام نهایی، واژگان موهم عدم عصمت حضرت آدم(ع) نیز، بر مبنای روش تفسیری گفته‌شده تحلیل می‌شوند. از جمله نتایج تحقیق اینکه اولاً، آیات «لَا يَتَأَلَّ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» و «فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ» به طور عام، دال بر عصمت حضرت آدم(ع) هستند، ثانیاً، از میان دلایل ارشادی بودن نهی از شجره، تنها یک دلیل بر ارشادی بودن نهی دلالت ندارد و مابقی ادله، دلالتشان تام است و ثالثاً، بر اساس روش تفسیر قرآن به قرآن، هیچ‌یک از واژگان «ظلم»، «عصیان»، «غوایت»، «توبه» و «خسارت» منافاتی با عصمت حضرت آدم(ع) ندارد. واژگان کلیدی: تفسیر قرآن به قرآن، حکم ارشادی، عصمت حضرت آدم(ع)، ظلم، ترک اولی، توبه، شیطان.

* تاریخ ارسال: ۱۴۰۱/۰۴/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۰۴ (مقاله پژوهشی)

۱. استادیار گروه الهیات، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول)

daneshnahad1367@gmail.com

۲. استاد کلام و حکمت، گروه کلام و حکمت، عضو هیئت علمی مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام، حوزه مشهد،

مشهد، ایران

mohammadhasanvakili@gmail.com

۱- مقدمه

عصمت حضرت آدم(ع) یکی از مباحث بسیار مهم در رابطه با عصمت پیامبران الهی است؛ زیرا امکان دارد از ظواهر برخی آیات و روایات، چنین برداشت شود که حضرت آدم(ع) با امری تشریحی مخالفت نموده و مرتکب معصیت شده است. طرق گوناگونی برای اثبات عصمت حضرت آدم(ع) توسط متکلمان طی شده است به گونه‌ای که برخی یکی از طرق را عنوان «ترک اولی» می‌دانند (مصباح یزدی، بی‌تا، ص ۳۲۰) درحالی‌که بهترین طریق برای اثبات عصمت حضرت آدم(ع)، استفاده از روش تفسیر قرآن به قرآن است. بر مبنای این روش تفسیری می‌توان به این نکته دست یافت که نه تنها حضرت آدم(ع) مخالفت با نهی مولوی و تکلیفی ننموده؛ بلکه حتی ترک اولی نیز از ایشان سر نزده است، بلکه ترک اولی نیز مطابق با شأن اولیاء الهی نیست. با بررسی آیات، ارشادی بودن نهی از شجره به وضوح قابل اثبات است؛ اما چنین امری نیازمند تأمل و دقت و به کارگیری چنین روش تفسیری است. در این مقاله با استفاده از این روش تفسیری، ابتدا به نحو عام عصمت حضرت آدم(ع) و بعد، ادله ارشادی بودن نهی از شجره اثبات می‌گردد و در نهایت، واژگان موهم عدم عصمت آن حضرت به درستی تحلیل می‌گردد به گونه‌ای که هیچ‌گونه منافاتی با عصمت نداشته باشد.

۲- پیشینه پژوهش

کتاب‌ها و مقالاتی تاکنون در باب عصمت حضرت آدم(ع) به رشته تحریر در آمده است. در میان کتاب‌ها می‌توان به کتب تفسیری همچون المیزان (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۲۰۸-۲۰۹)، تسنیم (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۳، صص ۳۳۹-۳۴۰) و آیات مشکله قرآن (سبحانی، ۱۴۳۳، ج ۱، ص ۱۱۹) و کتب کلامی همچون راه و راهنماشناسی (مصباح یزدی، بی‌تا) اشاره نمود. در میان مقالات نیز، برخی محققان در پی اثبات عدم عصمت حضرت آدم(ع) برآمده‌اند (اسدی، ۱۳۹۶؛ زمانی، ۱۳۸۷). پژوهش پیش‌رو، برخلاف مقالات مطرح‌شده، در پی اثبات عصمت حضرت آدم(ع) است و وجه نوآوری آن استفاده از روش تفسیر قرآن به قرآن است که تاکنون به چنین جامعیتی در هیچ‌یک از کتب و مقالات مورد بررسی قرار نگرفته است؛ زیرا از یک سو، دو دلیل عام در جهت اثبات عصمت حضرت آدم(ع) مطرح گردیده و از سوی دیگر، پنج دلیل بر ارشادی بودن نهی از شجره اقامه شده است و اثبات می‌کند که عدم اطاعت حضرت آدم(ع) از نهی از شجره، منافاتی با عصمت ایشان ندارد. به علاوه، واژگانی که موهم عدم عصمت است، با استفاده از روش تفسیر قرآن به قرآن بررسی گردیده و عدم منافات آن با عصمت حضرت آدم(ع) اثبات گردیده است.

۳- آیات عام دال بر عصمت حضرت آدم(ع)

برخی آیات قرآن به صراحت بر عصمت اولیاء الهی دلالت دارد که از طریق عموم آنها می‌توان چنین عصمتی را برای حضرت آدم نیز قائل شد. قسم اول مربوط به آن دسته از اولیاء الهی می‌گردد که به مقام امامت

نائل گردیده‌اند؛ اما دسته دوم شامل تمام انبیای الهی می‌گردد، چه به مقام امامت نیز رسیده باشند و یا به چنین مقامی دست نیافته باشند.

۳-۱ - دلالت آیه ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ بر عصمت حضرت آدم(ع)

از جمله آیاتی که می‌توان عصمت اولیاء الهی را که - چه پیش از امامت و چه پس از آن - به مقام امامت نائل شده‌اند، اثبات کرد، آیه ذیل است: ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۱۲۴/۲): و پروردگار ابراهیم او را به کاری چند بیازمود و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رسانید. خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستمکاران را در بر نگیرد». کیفیت دلالت این آیه بر عصمت تمام انبیاء، مبتنی بر تحلیلی است که از لفظ «ظالمین» در عبارت «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» به دست می‌آید.

طباطبایی در تفسیر این عبارت و دلالت آن بر عصمت حضرت ابراهیم(ع) معتقد است: «مردم به حکم عقل، از یکی از چهار قسم بیرون نیستند و قسم پنجمی هم برای این تقسیم نیست: یا در تمامی عمر ظالمند و یا در تمامی عمر ظالم نیستند یا در اول عمر ظالم و در آخر توبه‌کارند و یا بعکس، در اول صالح و در آخر ظالمند و حضرت ابراهیم(ع) شأنش اجل از این است که از خدای تعالی درخواست کند که مقام امامت را به دسته اول و چهارم، از ذریه‌اش بدهد. پس به‌طور قطع، دعای حضرت ابراهیم(ع) شامل حال این دو دسته نیست. قسم دوم و سوم باقی می‌ماند؛ یعنی آن کسی که در تمامی عمرش ظلم نمی‌کند و آن کسی که اگر در اول عمر ظلم کرده، در آخر توبه کرده است. از این دو قسم، خداوند قسم دوم را نفی کرده و تنها یک قسم باقی می‌ماند و آن کسی است که در تمامی عمرش هیچ ظلمی مرتکب نشده است. پس، از چهار قسم بالا، دو قسمش را حضرت ابراهیم(ع) از خدا نخواست و از دو قسمی که خواست، یک قسمش مستجاب شد و آن کسی است که در تمامی عمر معصوم باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۱۵).

اگرچه مفاد این عبارت مربوط به عهد امامت است، اما روشن است که حضرت آدم(ع) نیز در زمان خود امام بوده است؛ زیرا بر اساس روایات، در هر زمانی، امامی حی حاضر است و بدون امام، زمین قابل سکونت برای افراد نخواهد بود (برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۹۲؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۷۸؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۹۷)^۱. بنابراین، مفاد آیه مشمول حضرت آدم(ع) نیز می‌گردد.

بر این اساس، اگر حضرت آدم(ع) نسبت به نهی خداوند، مرتکب امر حرامی شده باشد، در ذیل عموم افراد ظالم قرار می‌گیرد و هیچ‌گاه نمی‌تواند به مقام امامت و صفتی الهی بودن نائل شود؛ درحالی‌که حضرت آدم(ع)

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع): «وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ أَرْضًا مُنْذُ قَبَضَ آدَمَ (ع) إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ يُهْتَدَىٰ بِهِ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ».

بعد از مخالفت با نهی خداوند به زمین هبوط نمود و با تلقی کلمات الهی توبه نمود و به مقام نبوت رسید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران: ۳۳/۳).

اگرچه حضرت آدم (ع) در آیه ﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَ إِن لَّم تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (اعراف: ۲۳/۷) به خود اسناد ظلم می دهد، ولی بایستی چنین اسنادی را به نحوی معنا نمود که دال بر ارتکاب امر حرام و مخالفت تشریعی نگردد؛ زیرا بر اساس تحلیلی که از آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» صورت گرفت، امکان رسیدن به مقام امامت و هدایتگری برای انسان هایی که مرتکب حرام شده اند - و لو آنکه قبل از رسیدن به مقام امامت باشد و بعد از معصیت توبه نمایند - وجود ندارد. از این رو، اگر مقصود از ظلمی که حضرت آدم مرتکب شده، همان ظلم و ارتکاب حرامی است که در آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» بیان گردیده است، موجبات تناقض میان آیات فراهم می گردد در حالی که کلام خداوند عاری از تناقض است: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (نساء: ۸۲/۴)، بلکه برخی آیات قرآن برخی دیگر را تفسیر می نماید (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۷۵؛ هاشمی خویی، ۱۴۰۰، ج ۱۷، ص ۲۸۳). به همین دلیل، برای دوری از توهم تناقض میان آیات و استفاده از روش تفسیر قرآن به قرآن باید مقصود از ظلمی را که آدم (ع) نموده، امری ارشادی و غیرتشریعی دانست.

۳-۲- دلالت آیه ﴿فَيَسْخُ اللَّهُ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ﴾ بر عصمت حضرت آدم (ع)

آیه دیگری که به طور عام بر عصمت تمام انبیاء و رسولان الهی دلالت دارد، آیه ذیل است: ﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَمَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (حج: ۵۲/۲۲)؛ هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه آرزو می کرد [و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می ریخت]، شیطان القاناتی در آن می کرد؛ اما خداوند القانات شیطان را از میان می برد. سپس، آیات خود را استحکام می بخشد و خداوند علیم و حکیم است. مفاد این آیه که به صورت نکره در سیاق نفی و همراه با الّا ذکر شده است، به صراحت دلالت دارد که هیچ رسول و نبی وجود ندارد، مگر اینکه از وسوسه شیطانی در امان است و خداوند متعال چنین نبی یا رسولی را از القانات شیطانی در امان نگه می دارد. عمومی که در این آیه شریفه مشاهده می گردد، قابل تخصیص نیست و نمی توان آیه دیگری را به عنوان منحصص آن ذکر نمود. از همین رو، آیات دال بر وسوسه شیطان نسبت به حضرت آدم (ع) (اعراف: ۷/۲۰؛ طه: ۱۲۰/۲۰) و فریب و لغزش وی (بقره: ۳۶/۲) را باید به گونه ای معنا کرد که این آیات با یکدیگر دچار تناقض نشود.

توضیح مطلب اینکه در آیه یادشده بالا، آنچه نفی گردیده، القانات شیطانی است که موجبات دوری از راه خداوند و ارتکاب معصیت شود؛ زیرا در چنین حالتی، غرض و حکمت بعثت انبیاء و رسل نقض می گردد؛

انبیاء و رسل که در جهت هدایت بشر مبعوث گردیده‌اند، خود دچار انحراف از مسیر هدایت گردیده‌اند و بدیهی است، کسی که خود مسیر هدایت را نیابد، نمی‌تواند هادی دیگران گردد چنانکه خداوند متعال، یکی از علل تبعیت از انبیاء و رسولان را این امر برمی‌شمرد که چنین افرادی توسط خداوند هدایت یافته‌اند و کسی که به تأیید الهی دست یافته است، نسبت به کسانی که خود نیازمند هدایت هستند، شأن هدایتگری اولی و سزاوارتری دارد: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى﴾ (یونس: ۳۵/۱۰). بنابراین، مقصود از وسوسه، ازلال، لغزش، فریب و هر واژه دیگری که در این رابطه مورد استفاده قرار گرفته، تحقق اموری نیست که موجب دوری حضرت آدم(ع) از مسیر هدایت و قرب خداوند متعال باشد.

همچنین، این نکته را با دقت و تأمل در آیاتی که تعبیر وسوسه، ازلال و فتنه را به کار برده‌اند، می‌توان دریافت. به عنوان نمونه، در آیه ﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِيمَا﴾ (اعراف: ۲۰/۷) به دنبال وسوسه شیطان، لوازم چنین وسوسه‌ای بیان گردیده و آن ظاهرشدن عورت آنها (آدم و حواء) است. آیا چنین وسوسه‌ای با چنین آثاری به معنای خارج شدن حضرت آدم(ع) از مسیر هدایت الهی و ارتکاب حرام است؟ در آیه دیگر، از لغزش حضرت آدم(ع) اینگونه تعبیر شده است: ﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ﴾ (بقره: ۳۶/۲). در این آیه نیز، ازلالی که شیطان برای حضرت آدم فراهم آورد، موجبات خروج از بهشت و هبوط در زمین گردید و در آن هیچ تصریحی به این نکته نشده که ازلال شیطان موجب دوری حضرت آدم از قرب خداوند گردیده باشد. در واقع، میان خروج از بهشت و هبوط در زمین، با دوری از مسیر هدایت الهی هیچ ملازمه‌ای نمی‌توان یافت.

بر این اساس، برای جمع دلالت این آیات به ظاهر متعارض باید بدین نکته توجه کرد که وساوس شیطانی، همه در یک سطح نیستند؛ بلکه سطوح مختلفی را می‌تواند در برگیرد به گونه‌ای که برخی از وساوس می‌تواند انسان را از مسیر هدایت گمراه نماید و برخی دیگر، تنها اسباب زحمت و دشواری را فراهم آورد؛ بدون آنکه فرد مورد وسوسه را از مسیر هدایت منحرف کند؛ بلکه چه‌بسا، دسته دوم از وساوس، موجب شود تا اسباب هدایت و حرکت به سمت خداوند متعال را بیشتر فراهم آورد چنانکه حضرت آدم(ع) از طریق وسوسه شیطان از بهشت خارج گردید، در زمین هبوط نمود و از طریق توبه به رحمت و مغفرت الهی نائل گردید به گونه‌ای که به مقام «صَفِيٍّ اللَّيْهِ» رسید (آل عمران: ۳۳/۳)، مقامی که پیش از آن در بهشت نیز، به چنین مقامی دست نیافته بود.

به تعبیر دیگر دسته اول از وساوس شیطانی مربوط به احکام مولوی می‌گردد که به دنبال آن عقاب اخروی مطرح می‌گردد و بدیهی است اموری که موجب عقاب اخروی گردد انسان را از مسیر هدایت منحرف می‌کند و در واقع، میان عقاب اخروی و دوری از هدایت تلازم برقرار است و دوری از هدایت الهی اسباب عقاب اخروی را فراهم می‌آورد. دسته دوم از وساوس شیطانی به احکام ارشادی ارتباط می‌یابد که موجبات عقاب اخروی را فراهم نمی‌آورد بلکه از باب گرفتار نیامدن در مشقت و سختی چنین احکامی صادر می‌گردد. شاهد بر وجود

چنین احکامی و تفاوت آنها با یکدیگر تعبیر متفاوتی است که خداوند متعال در رابطه با اوامر خود بیان می‌فرماید.

به عنوان نمونه در رابطه با قصه حضرت آدم(ع) علت نهی از نزدیک شدن به شجره اموری غیر از عقاب اخروی مطرح گردیده است: ﴿فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلاَ يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى * إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لاَ تَعْرَى * وَ أَنْتَ لاَ تَطْمَأَنِّ فِيهَا وَ لاَ تَصْحَى﴾ (طه: ۱۱۹-۱۱۷). پس گفتیم: «ای آدم! این [ابلیس] دشمن تو و (دشمن) همسر توست! مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به زحمت و رنج خواهی افتاد! اما تو در بهشت راحت هستی! و (مزیتش) برای تو این است که در آن گرسنه و برهنه نخواهی شد و در آن تشنه نمی‌شوی و حرارت آفتاب آزارت نمی‌دهد!».

در این آیه، مبتلا نشدن به تشنگی، گرسنگی و برهنگی علت نهی خداوند متعال بیان گردیده است، نه دوری از راه خداوند متعال و دچار شدن به عذاب و عقاب الهی. اگرچه خداوند متعال در مورد چنین نهی می‌توانست از مولویت خود استفاده نماید و علت نهی از شجره را دچار شدن به عذاب الهی و دوری از مسیر هدایت بیان نماید؛ اما از چنین امری استفاده ننمود و تنها، لوازمی غیر از عقاب اخروی و دوری از مسیر تقرب الهی را به عنوان علت نهی بیان فرمود. البته، این به معنای نداشتن مولویت خداوند نسبت به چنین اوامر و نواهی نیست - همچنان که برخی محققان چنین توهم کرده‌اند و از اساس، احکام ارشادی را زیر سؤال برده و تمام احکام را مولوی دانسته‌اند (زمانی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۲). بلکه به معنای استفاده نکردن از حق مولویت و عقاب نمودن است.

۴- ادله ارشادی بودن نهی از شجره

از طریق دقت در مفاد آیات مربوط به قصه حضرت آدم(ع) و استفاده از روش تفسیر قرآن به قرآن می‌توان ارشادی بودن نهی از شجره را به دست آورد. بدیهی است، اثبات ارشادی بودن چنین نهی ملازم با عدم معصیت حضرت آدم(ع) و اثبات عصمت ایشان است.

۴-۱- برشمردن آثار غیر اخروی نهی از شجره

با روش تفسیر قرآن به قرآن از جمله ادله‌ای که می‌توان بر ارشادی بودن نهی از شجره اقامه کرد این است که خداوند متعال به دنبال نهی از شجره، علت منع نمودن از نزدیکی به شجره را بیان می‌فرماید. ابتلای به تشنگی، گرسنگی، برهنگی و گرمای آفتاب از جمله علل نهی از شجره نام برده شده است. در واقع، یکی از راه‌های شناخت اوامر و نواهی مولوی از ارشادی این است که در امور مولوی با علت امر و نهی بیان نمی‌گردد و یا در

صورت اعلام، تخلف از آن را موجب اموری همچون «عذاب الیم»^۱ و «ورود به جهنم»^۲ بیان می‌کند؛ ولی در اوامر و نواهی ارشادی، علت امر و نهی اموری غیر از دور شدن از مسیر هدایت، عقاب اخروی و دخول در آتش جهنم معرفی می‌شود چنانکه در داستان حضرت آدم(ع) که قرآن کریم از ابعاد گوناگون آن را بیان کرده است، هیچ‌گاه نمی‌توان به این نکته دست یافت که عمل حضرت آدم(ع) موجب دور شدن از مسیر هدایت یا مبتلا شدن به عقاب اخروی و ورود به آتش جهنم شده است. سبحانی در این رابطه بیان می‌دارد: «از اینکه جمله «فتشقی» را با «فاء» نتیجه آورده است، بهترین گواه بر این است که تمام عکس‌العمل این نهی (و به اصطلاح، غرض از نهی) این بود که آدم و همسر وی «شقاوت» پیدا نکنند. سپس، آیه بعد: «أَنْ لَا تَجُوعَ فِيهَا»، «شقاوت» را توضیح می‌دهد و می‌رساند که منظور از آن، غضب الهی و عقاب و مؤاخذه نیست که در تمام نواهی مولوی الزامی وجود دارد؛ بلکه مقصود همان خروج از بهشت و گرفتار شدن به آلام و آفات دنیوی و زحمت‌ها و مشقت‌هاست. روشن‌تر بگوئیم: این نهی تبعات معنوی که دوری از درگاه الهی است، نداشته؛ بلکه تمام تبعات آن مربوط به وضع زندگی شخصی آدم و همسر او بوده است» (سبحانی، ۱۴۳۳، ج ۱، ص ۱۱۹).

برخی از آیات (رک: بقره: ۲/۳۷-۳۵؛ اعراف: ۷/۲۷-۱۹؛ طه: ۲۰/۱۲۱-۱۱۵) عواقب بی‌توجهی به نهی را ظالم گشتن، خروج از بهشت و هبوط در زمین و آشکار شدن عورت و مبتلا شدن به سختی‌هایی همچون تشنگی و گرسنگی بیان کرده است. در میان چنین پیامدهایی، تنها امری که می‌تواند توهم تنافی آن با عصمت حضرت آدم(ع) را پیش آورد، ارتکاب ظلم و ستم است و گرنه، سایر امور نامبرده، هیچ تنافی با عصمت ندارد. در بخش سوم پژوهش، به تفصیل در این باره پرداخته می‌شود.

۴-۲- گونه‌شناسی سبک گفتار شیطان با حضرت آدم(ع)

دقت در سبک گفتاری شیطان با حضرت آدم(ع) نیز، از دو جهت می‌تواند ارشادی بودن نهی از شجره را اثبات کند.

۴-۲-۱- بیان نمودن علیل نهی از لسان شیطان

شیطان به جهت وسوسه نمودن حضرت آدم(ع) و همراه نمودن وی با خود این چنین علت نهی از شجره را بیان می‌کند: ﴿قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ﴾ (اعراف: ۱۷/۲۰): شیطان گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر بخاطر اینکه (اگر از آن بخورید)، فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!».

۱. ﴿بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (نساء: ۱۳۸/۴).

۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ (نساء: ۱۳۸/۴): ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾ (مدثر: ۷۴/۴۳-۴۲).

بر اساس ظاهر این آیه، شیطان علل نهی از شجره را فرشته نشدن یا جاویدان نشدن بیان کرده است. در برخی روایات نیز، در ذیل تفسیر این آیه، علت نزدیک شدن به درخت، حسادت حضرت آدم(ع) به مقام اهل بیت(ع) عنوان شده است (ابن بابویه، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۰۷؛ بحرانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۸۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۱، ص ۱۶۵). با عرضه چنین روایاتی بر قرآن کریم، تنها تلقی صحیحی که می‌توان از آن دریافت کرد، این است که چنین حسادتی مذموم نیست؛ زیرا حضرت آدم(ع) بر اساس آیاتی که در ابتدای پژوهش آمد، چه قبل و چه بعد از نبوت، معصوم از گناه و معصیت هستند لذا مقصود از روایت، طلب نمودن مقامات معنوی اهل بیت است که نه تنها مذموم نیست بلکه پسندیده است ولی به جهت آن که ظرفیت دریافت چنین مقامی برای حضرت آدم(ع) در آن موقعیت وجود نداشت، طلب نمودن چنین مقامی مورد نهی قرار گرفت.

بر این اساس، علت نهی از شجره، خواه، فرشته و جاویدان نشدن باشد یا توجه به مقام اهل بیت و مطالبه آن باشد، در هر صورت مخالفت با چنین نهی، مخالفت با نهی مولوی نخواهد بود؛ زیرا در نواهی مولوی، علت نهی، دچار شدن به عذاب الهی و دور شدن از مسیر هدایت است؛ درحالی‌که بر اساس توجه به آیات و روایاتی که در این باره بیان شد، نه تنها حضرت آدم(ع) از مسیر هدایت الهی منحرف نشدند؛ بلکه به دنبال ارتکاب نهی، توبه کرده و مغفرت و رحمت الهی شامل حال ایشان گردید و به مقام نبوت و امامت نائل شدند. از این رو، از گونه‌شناسی علل نهی می‌توان به ارشادی بودن نهی از شجره دست یافت.

۴-۲-۲- ناصح نمایاندن شیطان خود را در قبال حضرت آدم(ع)

دلیل دیگری که می‌توان از آن ارشادی بودن نهی از شجره را به دست آورد این است که شیطان خود را در قبال حضرت آدم(ع) و حوا ناصح و خیرخواه معرفی کرد: ﴿وَقَاَسَمَهُمَا اِنِّي لَكُمْ مِنَ النَّاصِحِينَ﴾ (اعراف: ۷/ ۲۱): (شیطان) برای آنها سوگند یاد کرد که من برای شما از خیرخواهانم. بدیهی است، اگر نهی از شجره مولوی بود و مخالفت با آن مستوجب عقاب اخروی بود، شیطان نمی‌توانست خود را در قبال حضرت آدم(ع) از ناصحین معرفی کند؛ زیرا چگونه ممکن است که حضرت آدم(ع) نهی از شجره را از خداوند دریافت کند و در صورت ارتکاب آن، اعتقاد به عقوبت اخروی آن داشته باشد و در عین حال، ادعای خیرخواه بودن شیطان را بپذیرد؟ بنابراین، ناصح نمایاندن شیطان تنها در صورتی قابل تصور است که عقوبت اخروی برای ارتکاب نهی از شجره وجود نداشته باشد و گرنه، شیطان نمی‌تواند در قبال چنین وسوسه‌ای خود را خیرخواه نشان دهد.

۴-۳- عدم بازگشت حضرت آدم به بهشت از طریق توبه

یکی دیگر از ادله ارشادی بودن نهی از شجره، این است که توبه حضرت آدم(ع) موجب بازگشت ایشان به بهشت نشد؛ زیرا اگر چنین نهی تکلیفی و مولوی بود، با توبه تمام آثار آن مرتفع می‌گردید و حضرت آدم(ع) به بهشت برمی‌گشت.

طباطبایی در این باره چنین استدلال می‌کند: «دلیل دوم، مسأله توبه آدم است؛ چون توبه به معنای رجوع و برگشتن بنده به سمت خداست که اگر از ناحیه خدا قبول شود، گناه به کلی محو و نابود می‌گردد و گناه‌کار تائب، مثل کسی می‌شود که اصلاً گناهی نکرده و با چنین کسی معامله بنده مطیع و منقاد را می‌کنند و در خصوص مورد عملی که کرده [است]، معامله امتثال و انقیاد را می‌نمایند. اگر نهی از خوردن درخت، نهی مولوی بود و توبه آدم هم، توبه از گناه عبودی و رجوع از مخالفت نهی مولوی مولی بود، باید بعد از توبه دوباره به بهشت برمی‌گشت؛ چون توبه مخالفت او را از بین برده بود، زیرا صریح قرآن است که خدا توبه آدم را پذیرفت و حال آنکه بعد از توبه هم، در زمین باقی ماند و به بهشت برگشت. از اینجا معلوم می‌شود که بیرون شدن از بهشت، به دنبال خوردن از درخت، یک اثر ضروری و خاصیت تکوینی آن خوردن بوده، عیناً مانند مردن به دنبال زهر خوردن و سوختن به دنبال در آتش افتادن؛ هم چنانکه در همه موارد تکلیف ارشادی، اثر، تکوینی است، نه مولوی. مثلاً، مجازات، در مورد تکلیف مولوی است، مانند سوختن در آتش دوزخ در برابر ترک نماز و استحقاق مذمت و دوری از خدا در برابر مخالفت‌های عمومی و اجتماعی» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۲۰۹-۲۰۸).

این دلیل مورد قبول برخی محققان قرار نگرفته است و دلالت آن بر ارشادی بودن را نمی‌پذیرند؛ بلکه بازگشت نکردن به بهشت می‌تواند با تکلیفی بودن نهی از شجره سازگار باشد: «هرچند خروج از بهشت، اثر وضعی و برگشت‌ناپذیر نافرمانی آدم و حوا بود؛ اما این هرگز نمی‌تواند تحریمی بودن نهی از شجره و پیامد اخروی نادیده گرفتن آن را نفی و ارشادی بودن آن را اثبات کند؛ زیرا امر و نهی مولوی نیز افزون بر آثار اخروی، آثار تکوینی و وضعی می‌تواند داشته باشد و توبه فقط آثار اخروی آن را برطرف می‌کند، نه آثار وضعی را. مثلاً، کسی که با قصد خودکشی سم می‌خورد، هم دچار مسمومیت و عوارض آن شده و هم در آخرت عذاب می‌شود و در صورت زنده ماندن و توبه کردن فقط عذاب اخروی آن برطرف می‌شود و نه عوارض مسمومیت. نهی از شجره ممنوعه نیز، افزون بر آثار وضعی عریان شدن و خروج از بهشت، اثر و کیفر اخروی هم داشت که با توبه برطرف شد و آنان دیگر در شمار زیانکاران نخواهند بود» (اسدی، ۱۳۹۶، ص ۴۳).

اصل اشکال بر این دلیل، قابل قبول است چنان که می‌توان موارد دیگری را نیز برشمرد که در آن حکم تکلیفی همراه با آثار وضعی است و توبه تنها آثار اخروی آن را برمی‌دارد، مثال‌هایی همچون اقدام به خودکشی که شخص قبل از مردن از چنین اقدامی توبه کند و پس از آن بمیرد و یا اینکه اقدام به قتل انسان بی‌گناهی نماید و قبل از قصاص شدن توبه نماید. در این موارد، توبه ممکن است تمام یا بخشی از آثار اخروی آن را مرتفع نماید؛ اما آثار وضعی چنین عملی همچنان پابرجاست.

بر این اساس، این دلیل به تنهایی نمی‌تواند ارشادی بودن نهی از شجره را اثبات کند؛ اما باید توجه داشت که این اشکال نیز، تنها امکان ارشادی نبودن را وجیه می‌کند؛ اما مولوی بودن چنین نهی را اثبات نمی‌کند؛ زیرا هم در نواهی مولوی و هم در نواهی ارشادی، ممکن است آثار وضعی عمل باقی بماند و با توبه ساقط نشود. از این-رو، بازگشت نکردن حضرت آدم(ع) به بهشت، نه دال بر مولوی بودن است و نه دال بر ارشادی بودن.

۴-۴- عدم طرح نافرمانی حضرت آدم(ع) توسط فرشتگان در محاجه با خداوند

یکی از اموری که می‌تواند مولوی بودن نهی از اکل شجره را کنار زند، این است که اگر چنین نهی مولوی بود مناسب بود که فرشتگان برای اثبات عدم شایستگی خلافت حضرت آدم(ع) استناد به افساد انسان‌ها نمی‌کردند؛ بلکه ارتکاب معصیت حضرت آدم(ع) را مستمسک قرار می‌دادند، زیرا ناشایستگی شخص برای مقامی با استناد به عملکرد وی، منطقی‌تر است تا اینکه به دلیل عملکرد دیگران، چنین شایستگی مورد خدشه قرار گیرد. این مهم حاکی از آن است که حضرت آدم(ع) فسادی انجام نداده بود. به ویژه اینکه چنین نافرمانی بر اساس ظواهر آیات، پس از تعلیم اسماء الهی به حضرت آدم(ع) و سجده فرشتگان بر حضرت آدم(ع) صورت پذیرفته است.

۴-۵- عدم وجود شریعت در زمان نهی از شجره

آیات بیانگر حوادث پس از هبوط حضرت آدم(ع) نیز دلالت بر ارشادی بودن نهی از شجره دارد؛ چراکه در این آیات این چنین آمده است: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا مَا يَاْتِيَكُمْ مِنْيْ هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ﴾ (بقره: ۳۸/۲)؛ گفتیم: «همگی از آن فرود آید! هر گاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند. آیات مربوط به داستان حضرت آدم(ع) که از خلیفه قراردادن حضرت آدم(ع) آغاز می‌شود تا زمان هبوط حضرت آدم(ع) از تشریح و هدایت سخن به میان نمی‌آورد و تنها پس از هبوط، بلافاصله مباحث مربوط به هدایت و تشریح قانونگذاری و لزوم تبعیت از آن بیان می‌گردد.

این امر حاکی از آن است که پیش از هبوط حضرت آدم(ع)، قانون و تشریحی مولوی وجود نداشته است و اگر اوامر و نواهی نیز وجود داشته است، تنها می‌تواند دال بر ارشادی بودن باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۳، صص ۳۳۹-۳۴۰؛ مصباح یزدی، بی‌تا، ص ۳۲۰)؛ زیرا مولوی بودن نیازمند تصریح و مؤنه زائد است. به علاوه، سیاق آیه یادشده نشان می‌دهد که پیش از آن امری تشریحی صورت پذیرفته است. طباطبایی در این باره چنین بیان می‌دارد: «در آن روز که این مخالفت سر زد، اصلاً دینی تشریح نشده بود و بعد از هبوط آدم، دین خدا نازل شد؛ به شهادت اینکه در آیات همین داستان فرمود: (همگی از بهشت هبوط کنید و فرود شوید. پس، هر گاه از ناحیه من دینی و هدایتی برایتان آمد، هر کس هدایت را پیروی کند، ترسی بر آنان نیست و دچار اندوهی نیز نمی‌شوند و کسانی که پیروی آن نکنند و کفر ورزیده، آیات ما را تکذیب نمایند، آنان اصحاب آتش، و در آن جاودانه‌اند). این دو آیه، کلامی است که تمامی تشریح‌ها و قوانینی را که خدای تعالی در دنیا از طریق ملائکه و کتاب‌های آسمانی و انبیا می‌فرستد، شامل است و خلاصه، این آیه اولین تشریح و قانونی را که خدای تعالی در دنیای آدم و برای بشر مقرر کرده، حکایت می‌کند و به طوری که خدا حکایت کرده، این قضیه بعد از امر دومی هبوط واقع شده و واضح است که امر به هبوط، امری تکوینی و بعد از زندگی آدم در بهشت و ارتکاب آن

مخالفت بوده [است]. پس، معلوم شد که در آن روز و در حین مخالفت آن دستور و خوردن از درخت، هیچ دینی تشریح نشده بود و هیچ تکلیف و خطابی مولوی از خدای تعالی صادر نشده بود» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۰۹).

این دلیل از دو جهت «اختیار» و «تکلیف» مورد اشکال محققان قرار گرفته است. توضیح اینکه برخی از منتقدان، به جهت دقت نکردن در مورد این دلیل، مدعی شده‌اند که چون حضرت آدم(ع) دارای اختیار بوده و از موهبت عقل برخوردار بوده و علاوه بر آن، اوامر و نواهی نیز، از جانب مولا نسبت به وی صادر گردیده، پس، مکلف بوده است. در واقع، هر گونه اختیار و استطاعت از انجام عملی را ملازم با وجود تکلیف دانسته و گویا اختیار بدون تکلیف را بی معنا تلقی کرده‌اند و از سوی دیگر، صرف وجود اوامر و نواهی را دال بر وجود تکلیف دانسته‌اند و در رابطه با آیه ﴿فَأَمَّا يَا تَبِئَتِكُمْ مَنِ هُدَىٰ فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره: ۳۸/۲) ادعا کرده‌اند که گرچه (فاء) ابتدای عبارت دال بر تفریع است؛ اما آیه قانونی کلی ارائه می‌کند که شامل قبل از هبوط نیز می‌شود. به علاوه، آیه ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾ (مائده: ۴۸/۵) نیز نشانگر آن است که در زمان قبل از هبوط نیز شریعت و احکام تکلیفی وجود داشته است. از این رو، پیش از هبوط نیز، تکلیف - و لو به نحو بسیط - وجود داشته و حضرت آدم(ع) با نهی تکلیفی مخالفت نموده است (زمانی، ۱۳۹۷، صص ۱۴۰-۱۳۹).

در پاسخ به این اشکالات باید گفت، هیچ یک از مدعاها قابل اثبات نیست و در ادامه، هر یک به طور جداگانه نقد می‌شود:

۱. در جواب اشکالی که در رابطه با اختیار طرح شده است، می‌گوییم: صرف اختیار داشتن حضرت آدم(ع) دال بر وجود تکلیف نیست؛ زیرا گرچه تکلیف بدون اختیار ممکن نیست؛ ولی چنین نیست که هر جا قدرت اختیار وجود داشته باشد، حتماً تکلیفی نیز وجود دارد. در واقع، اختیار شرط لازم برای وجود تکلیف است؛ اما شرط کافی نیست. بنابراین، دلیل اخص از مدعاست. از سویی، این اشکال زمانی مطرح می‌گردد که کسی ادعا کند که نهی از شجره تکوینی بوده است؛ در حالی که قائلان به ارشادی بودن نهی از شجره، ادعای تکوینی بودن نکرده‌اند؛ بلکه ادعای ارشادی بودن داشته‌اند که خود قسمی از احکام تشریحی است و در واقع، منتقد میان امر و نهی تکوینی با ارشادی خلط کرده و هر دو را یکسان تلقی نموده است.

۲. اشکال دیگر در یکسان انگاری میان وجود اوامر و نواهی با تکلیف است، گویا گمان شده که میان این دو، رابطه تساوی برقرار است و هر امر و نهی تکلیفی است؛ در حالی که این ادعا مصادره به مطلوب است؛ زیرا محل نزاع در این است که آیا تمام اوامر و نواهی تکلیفی هستند یا برخی تکلیفی و برخی ارشادی‌اند؟ در حالی - که منتقد، دلیل تکلیفی بودن هر امر و نهی را مسلم گرفته است. با دقت در نوع تعبیر آیات و روایات در رابطه با اوامر و نواهی می‌توان به این نکته دست یافت که اوامر و نواهی به ارشادی و تکلیفی تقسیم می‌شوند و بر این اساس، نمی‌توان از وجود اوامر و نواهی به تکلیف پی برد، زیرا اوامر و نواهی اعم از امور تکلیفی هستند. از این -

رو، این دلیل نیز اخص از مدعاست و نمی‌تواند تکلیفی بودن نهی از شجره را اثبات نماید. به علاوه، آیاتی همچون ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ (اسراء: ۱۷/۱۵) دال بر خلاف مدعای صورت گرفته است، زیرا آیه بیانگر این است که سنت خداوند متعال بر این امر قرار گرفته است که افراد را پیش از وجود شریعت و بعث رسل عذاب نکند.

۳. در رابطه با استناد به آیه ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره: ۲/۳۸) نیز می‌توان این چنین گفت: چون «فاء» در «فَإِمَّا» فاء تفریع است، دیگر نمی‌توان امور تشریعی پس از هبوط را به قبل از آن نیز سرایت داد؛ زیرا ظاهر فاء تفریع دال بر آن است که مفاد پیش از «فاء» متفاوت با پس از آن باشد. در غیر این صورت، اگر پیش از هبوط و پس از آن، از یک حیثیت تشریعی برخوردار بودند، دیگر دلیلی برای استفاده از فاء تفریع باقی نمی‌ماند. پس، این ادعا نیز خلاف ظاهر آیه است و دلیلی بر آن نیست؛ بلکه دلیل بر خلاف آن وجود دارد؛ زیرا فاء تفریع حاکی از این مسأله است که میان اتیان هدایت پس از هبوط و قبل از هبوط، تفاوت است و نباید احکام هر دو را یکسان تلقی نمود.

۴. استناد به آیه ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَا﴾ (مائده: ۵/۴۸) نیز در جهت اثبات تکلیف ناتمام است؛ زیرا این آیه، خطاب به پیامبر اکرم (ص) و امت ایشان بوده و پس از انزال کتاب و حکم نمودن بر اساس آن نازل شده است. از این رو، این آیه هیچ ارتباطی با مدعای مستشکل ندارد.

۵- تحلیل واژگان قرآنی موهم عدم عصمت حضرت آدم (ع)

این مبحث در سه بخش کلی، به عدم تنافی استفاده از واژگان «ظلم»، «عصی»، «غوی» و «خاسرین» با عصمت حضرت آدم (ع) پی گرفته می‌شود.

۵-۱- عدم تنافی استفاده از واژه «ظلم» با عصمت حضرت آدم (ع)

در ارتباط با واژه ظالم و دریافت معنای آن در قضیه حضرت آدم (ع) با روش تفسیر قرآن به قرآن و عرضه نمودن آیات بر یکدیگر می‌توان بدین نکته دست یافت که چنین ظلمی نیز منافی با عصمت نیست و می‌توان در امور ارشادی نیز چنین واژه‌ای را به کار برد بدون آن که لازم آید شخص مخالف، مرتکب امر تشریعی حرام گردیده باشد.

توضیح مطلب اینکه طبق آیه ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۲/۱۲۴) اثبات شد که هیچ‌گونه ظلمی به معنای ارتکاب حرام تشریعی در انبیینی که به مقام امامت نائل شده‌اند، یافت نمی‌شود به گونه‌ای که اگر چنین شخصی، حتی قبل از رسیدن به مقام امامت، مرتکب امر حرامی گردد، بر اساس آیه نمی‌تواند به مقام امامت برسد؛ درحالی‌که طبق ادله نقلی که در ابتدای پژوهش گذشت، حضرت آدم (ع) به مقام «صفی‌اللهی» و امامت نائل شده است.

از آنجا که خداوند متعال، حکیم است و دچار تناقض‌گویی نمی‌گردد و در قرآن کریم نیز تصریح شده که در آیات آن، هیچ اختلاف و تناقضی یافت نمی‌شود، راهی نمی‌ماند جز اینکه مقصود از ظلم را ارتکاب امری غیرحرام و غیرمولوی دانست.

نکته قابل توجه اینکه ظلم در آیات مربوط به داستان حضرت آدم(ع) با ظلم در آیاتی که مخالفت با امور مولوی دانسته شده است، از لحاظ ریشه اشتراک معنایی دارد. معنای عام ظلم «وَضَعُ الشَّيْ فِي غَيْرِ مَحَلِّهِ» است (سبحانی، ۱۴۳۳، ج ۱، ص ۱۲۲) که دارای مصادیق گوناگون می‌گردد چنان که لغویون به این معنای عام ظلم تصریح دارند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۴۶۸؛ حمیری، ۱۴۲۰، ج ۷، ص ۴۲۴۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۳۷۳). به عبارتی، کاربرد ظلم در آیات گوناگون در معانی گوناگون به نحو اشتراک لفظی به کار برده نشده است؛ بلکه ظلم مشترک معنوی بوده و دارای درجات مختلفی است به گونه‌ای که گاه ظلم در امور ارشادی تحقق می‌پذیرد چنانکه در قضیه حضرت آدم(ع)، چنین امری صورت پذیرفت و گاه در امور مولوی صورت می‌پذیرد.

شاهد دیگر بر تفاوت معنایی مصادیق ظلم با یکدیگر، تعبیری است که خداوند متعال به دنبال استعمال واژه «ظلم» بیان کرده است. در مواردی که ظلم مربوط به امور ارشادی است، خداوند متعال هیچ‌گاه عواقبی همچون دخول در آتش جهنم، دور شدن از مسیر هدایت یا تقرب به خداوند را بیان نمی‌کند همچنان که در رابطه با نهی از شجره نیز، هیچ‌گاه چنین اموری به عنوان نتایج عمل ذکر نشده است؛ اما در مواردی که ظلم اختصاص به امور مولوی پیدا می‌کند، تعبیر این چنینی به وفور قابل مشاهده است که برای تبیین چنین مدعایی تنها به سه نمونه از این آیات اشاره می‌شود:

۱. در آیات مربوط به قوم یهود، خداوند متعال نسبت به برخی از آنها از واژه «ظالمین» استفاده می‌نماید: ﴿وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۹۵/۲): ولی آنها به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد و خداوند از ستمگران آگاه است. در آیه بعد، بلافاصله دور نبودن چنین افرادی از عقاب الهی را بیان می‌کند: ﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُنَّ عَلَىٰ حَيَاتِهِنَّ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزَجِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ (بقره: ۹۶/۲): و آنها را حریص‌ترین مردم - حتی حریص‌تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت) خواهی یافت (تا آنجا) که هر یک از آنها آرزو دارد، هزار سال عمر به او داده شود! درحالی‌که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بیناست.

این امر بیانگر این است که مقصود از ظلم در این آیات، ارتکاب امور حرامی است که مستوجب عقاب اخروی می‌گردد. بنابراین، نمی‌توان در این آیه، علت به کار بردن لفظ «ظالمین» را مخالفت با امور ارشادی دانست.

۲. در آیه دیگر، خداوند متعال خطاب به پیامبر اکرم(ص) چنین می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ الَّذِينَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۱۴۵/۲): سوگند که اگر برای (این گروه از) اهل کتاب، هر گونه آیه (و نشانه و دلیلی) بیاوری، از قبله تو پیروی نخواهند کرد و تو نیز، هیچ گاه از قبله آنان پیروی نخواهی نمود. (آنها نباید تصور کنند که بار دیگر، تغییر قبله امکان‌پذیر است!) و حتی هیچ یک از آنها، پیروی از قبله دیگری نخواهد کرد! و اگر تو، پس از این آگاهی، متابعت هوس‌های آنها کنی، مسلماً از ستمگران خواهی بود!

در این آیه نیز لفظ «ظالمین» در کنار تبعیت از هوا و هوس به کار رفته است و در آیات دیگر، تبعیت از هوا در مقابل تبعیت از خداوند متعال قرار داده شده و به شدت مذمت گردیده است: ﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (قصص: ۲۸/۵۰): اگر این پیشنهاد تو را نپذیرند، بدان که آنان تنها از هوس‌های خود پیروی می‌کنند! و آیا گمراه‌تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی پیدا می‌شود؟! مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند!

بر این اساس، مشخص می‌گردد که واژه «ظالمین» بر کسی اطلاق گردیده که با امور مولوی مخالفت نموده است؛ زیرا با ظلمی که انجام داده، از مسیر هدایت الهی دور گشته است. از این رو، در این آیه نیز نمی‌توان اطلاق ظالم را به جهت مخالفت با امور ارشادی دانست.

۳. در آیات مربوط به قتال با کفار حربی نیز، از واژه «ظالمین» استفاده شده است: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ اتَّهَمُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۱۹۳/۲): و با آنها پیکار کنید! تا فتنه (و بت‌پرستی و سلب آزادی از مردم) باقی نماند و دین، مخصوص خدا گردد. پس، اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند، (مزاحم آنها نشوید؛ زیرا) تعدی جز بر ستمکاران روا نیست.

در این آیه، ظالمان کسانی دانسته شده‌اند که در مقابل دین الهی سر برافراشته‌اند و با مؤمنان می‌جنگند. بدیهی است در این آیه نیز، اطلاق عنوان ظلم بر کفار حربی به جهت مخالفت با هدایت الهی بوده است نه اینکه همانند قضیه حضرت آدم(ع)، تنها با امری ارشادی مخالفت صورت پذیرفته باشد و اگر مخالفت حضرت آدم(ع) با امری مولوی بود، اموری همچون خروج از مسیر هدایت و دین الهی مطرح می‌گردید.

۵-۲- عدم تنافی استفاده از واژه «عصی» و «غوی» با عصمت حضرت آدم(ع)

از جمله واژگان موهم عدم عصمت حضرت آدم(ع) کلمات «عصی» و «غوی» در آیه شریفه ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ (طه: ۱۲۱/۲۰) است که هر یک جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۵-۲-۱- عدم تنافی «عصی» با عصمت حضرت آدم(ع)

واژه «عصی» در لغت به معنای جدائی، پیروی نکردن و سرپیچی کردن است (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۴۱۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۵۷۰) و این معنای عام می تواند مصادیقی اعم از امور مولوی و ارشادی داشته باشد؛ زیرا با بررسی استعمال این واژه در آیات قرآن می توان به تفاوت معنایی مصادیق آن پی برد. در آیه ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ (طه: ۱۲۱/۲۰) تنها صحبت از عصیان و عدم اطاعت حضرت آدم(ع) از نهی از شجره شده است، بدون آنکه در کنار آن اموری همچون کفر، عذاب جهنم، خروج از مسیر هدایت و دین الهی مطرح گردد درحالی که در برخی آیات که واژه «عصی» استعمال شده، چنین اموری در کنار آن مطرح گردیده است. به عنوان نمونه به برخی از این آیات تصریح می گردد:

۱. ﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ أَسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَسْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (بقره: ۹۳/۲): (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم (و گفتیم): «این دستوراتی را که به شما داده ایم، محکم بگیرید و درست بشنوید!» آنها گفتند: «شنیدیم؛ ولی مخالفت کردیم» و دلهای آنها بر اثر کفرشان با محبت گوساله آمیخته شد. بگو: «ایمان شما چه فرمان بدی به شما می دهد، اگر ایمان دارید!». در این آیه، واژه «عصیان» در کنار واژگانی همچون «کفر» و «ایمان» به کار رفته است و علاوه بر آن مفاد کلی آیه مربوط به تشریحی می باشد که برای قوم حضرت موسی(ع) صورت گرفته است. از این رو، دلالت عصیان در این آیه بر مخالفت با امر تکلیفی و مولوی مشهود و غیر قابل انکار است.

۲. ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (انعام: ۱۵/۶): بگو: «من (نیز)، اگر نافرمانی پروردگارم کنم، از عذاب روزی بزرگ [روز رستاخیز] می ترسم!». در این آیه نیز، «عصیان» در کنار عذاب اخروی مطرح شده است. بنابراین، شکی در مولوی بودن چنین معصیتی باقی نمی ماند.

۳. ﴿فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ﴾ (هود: ۶۳/۱۱): اگر من نافرمانی او کنم، چه کسی می تواند مرا در برابر وی یاری دهد؟! پس، (سخنان) شما، جز اطمینان به زیانکار بودنتان، چیزی بر من نمی افزاید!

در این آیه نیز، عصیان در جایی مطرح شده است که شخص به دنبال حرکت کردن در مسیری غیر از مسیر خداوند است و در واقع، به دنبال سرباز زدن از مسیر هدایت است. به همین دلیل، چنین معصیتی بر مخالفت با امر مولوی دلالت دارد.

این تفاوت استعمالات می تواند حاکی از آن باشد که واژه «عصی» گاهی در امور مولوی و تکلیفی استعمال می شود و گاه در امور ارشادی و غیر تکلیفی به کار می رود و راه پی بردن به نوع عصیان توجه به قرائن لفظی است

که پیش یا پس از واژه «عصی» استعمال شده است. بر این اساس، واژه «عصیان» نیز منافاتی با عصمت حضرت آدم (ع) ندارد؛ زیرا عصیان از نهی ارشادی بوده است نه تکلیفی.

۵-۲-۲- عدم تنافی «غوی» با عصمت حضرت آدم (ع)

واژه «غوی» در لغت به معنای عام «نبود رشد» است (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۴۵۷؛ مصطفوی، ۱۴۰۲، ج ۷، ص ۲۸۷). در قرآن کریم نیز، مشتقات این لفظ در مقابل کلمه رشد قرار گرفته است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ (بقره: ۲/۲۵۶). این معنای عام می تواند مصادیق گوناگونی پیدا نماید که با توجه به قرائن لفظی برخی از آنها در ذیل امور تکلیفی و برخی دیگر در ذیل امور ارشادی قرار می گیرد چنانکه در داستان حضرت آدم (ع)، در کنار واژه «غوی» از اموری همچون عبادت غیر خداوند، عذاب جهنم یا خروج از هدایت الهی بیان نشده است و اگر حضرت آدم (ع) با امری تکلیفی مخالفت نموده بود، باید نظیر چنین تعبیری مشاهده می شد. به جهت اختصار، تنها به یک شاهد قرآنی که در زمینه معصیت تکلیفی وارد شده است، اشاره می گردد: ﴿قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ﴾ (قصص: ۲۸/۶۳). گروهی (از معبودان) که فرمان عذاب درباره آنها مسلم شده است میگویند: «پروردگارا! ما اینها [عابدان] را گمراه کردیم؛ (آری) ما آنها را گمراه کردیم همان گونه که خودمان گمراه شدیم؛ ما از آنان به سوی تو بیزاری می جوئیم؛ آنان در حقیقت ما را نمی پرستیدند. در این آیه، در کنار واژه «أَغْوَيْنَا» از واژه عبادت نیز استفاده شده است و در واقع، مربوط به عصیان اهل شرک است. بنابراین، شکی در تکلیفی بودن چنین معصیتی باقی نمی ماند.

۵-۲-۳- عدم تنافی واژه «توبه» با عصمت حضرت آدم (ع)

توبه در لغت دارای معنای عام «بازگشت و رجوع» است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۵۷) و نمی توان از آن، مولوی بودن امر و نهی را به دست آورد؛ بلکه برای دستیابی به چنین مشخصه ای نیازمند بررسی قرائن لفظی است که همراه با این کلمه ذکر شده است. به عبارت بهتر، بازگشت همانگونه که نسبت به امور تکلیفی قابل تصور است، نسبت به امور ارشادی نیز ممکن است.

از جمله قرائن لفظی همانند واژگان پیشین، وجود اموری همچون عذاب الهی، آتش جهنم یا خروج از مسیر هدایت و عبادت نمودن غیر خداوند است. به عنوان نمونه، در قرآن کریم آمده است: ﴿وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ لَظْمَتُمْ أَنفُسَكُمْ يَاتَّخَذِكُمُ الْعِجْلُ فُتُوبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره: ۲/۵۴)؛ زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید! پس، توبه کنید و به سوی خالق خود باز گردید! و خود را [یکدیگر را] به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است». سپس، خداوند توبه

شما را پذیرفت؛ زیرا که او توبه‌پذیر و رحیم است. در این آیه، لفظ «توبه» پس از گوساله‌پرستی مطرح شده و این امر حاکی از آن است که توبه نیز از امر حرام شرعی مدنظر است. بنابراین، تا زمانی که قرآن لفظی دال بر مولویت امر و نهی وجود ندارد، نمی‌توان توبه را مربوط به امور مولوی دانست؛ بلکه توبه در این موارد، از عدم پیروی از امر ارشادی است.

۵-۳- عدم تنافی استفاده از واژه «خاسرین» با عصمت حضرت آدم(ع)

برخی به جهت عدم دقت در مفاد آیه شریفه ۲۳ اعراف مدعی شده‌اند که خداوند متعال حضرت آدم(ع) را جزو خاسرین دانسته و بعد، با قبول توبه وی از روی مغفرت و رحمت، حضرت آدم(ع) را از ذیل خسران‌زدگان خارج نموده است و بر این اساس، ارشادی بودن نهی از شجره را نپذیرفته‌اند؛ زیرا در هیچ آیه‌ای، مرتکب‌شوندگان از نهی ارشادی از خاسرین و زیانکاران دانسته نشده‌اند (اسدی، ۱۳۹۶، ص ۴۱). پاسخ چنین مدعایی را باید در تفاوت مفاد جملات خبری با جملات شرطی جستجو نمود؛ زیرا در جملات خبری، خبر از تحقق امری در خارج داده می‌شود؛ اما در جملات شرطی که متشکل از شرط و جزا، تنها چنین مفادی را ارائه می‌کنند که اگر شرط در خارج تحقق یابد، جزا هم محقق می‌گردد، نه آنکه چه شرط در خارج محقق گردد و چه محقق نگردد، در هر صورت جزا در خارج محقق می‌شود. اگر چنین بود، دیگر بیان کردن چنین مفادی در قالب جمله شرطی امر لغوی بود، زیرا شرط در تحقق جزا دخیل نیست و باید چنین مفادی در قالب جمله خبری بیان شود. در آیه یاد شده، شرط، «عدم مغفرت و رحمت» بوده و جزا، «قرارگرفتن در ذیل خاسرین» بیان شده است و از چنین شرط و جزایی نمی‌توان به دست آورد که ابتدا حضرت آدم(ع) در ذیل خاسرین قرار گرفته است و آنگاه، از طریق توبه خارج شده است؛ بلکه تنها مفاد این جمله شرطیه، آن است که حضرت آدم(ع) از طریق مغفرت و رحمت الهی در ذیل افراد خسران‌زده قرار نگرفته است. به عبارت اهل منطق، تنها می‌توان از طریق صدق مقدم (شرط)، به صدق تالی (جزا) دست یافت و هیچ‌گاه نمی‌توان به عنوان قاعده‌ای عام از صدق تالی به صدق مقدم دست یافت (مظفر، ۱۳۵۷، ج ۹، ص ۱۷۹).

نتیجه‌گیری

عموم آیات ﴿لَا يَتَأَلَّ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۱۲۴/۲) و ﴿فَيَسْخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ﴾ (حج: ۲۲/۵۲)، دال بر عصمت حضرت آدم(ع) است که بر اساس آن باید آیاتی را که موهوم عدم عصمت حضرت آدم(ع) است، به گونه‌ای تحلیل کرد که منافاتی با عصمت حضرت آدم(ع) و مفاد این آیات نداشته باشد. به علاوه، با استفاده از روش تفسیر آیه به آیه می‌توان ادله‌ای بر ارشادی بودن نهی از شجره به دست آورد تا مخالفت با آن، منافاتی با عصمت نداشته باشد. در این میان پنج دلیل بر ارشادی بودن بیان شد که غیر از دلیل سوم؛ یعنی دلیل عدم بازگشت حضرت آدم(ع) به بهشت، سایر ادله در دلالت خود بر ارشادی بودن نهی از شجره تام و تمام بودند. ادله‌ای همچون «برشمردن آثار غیر اخروی نهی از شجره»، «گونه‌شناسی سبک گفتار

شیطان حضرت آدم(ع)، «عدم طرح نافرمانی حضرت آدم(ع) توسط فرشتگان در محاجه با خداوند» و «عدم وجود شریعت در زمان نهی از شجره» دلالت بر ارشادی بودن نهی حضرت آدم(ع) دارند. واژگانی که موهم عدم عصمت حضرت آدم(ع) هستند نیز، بر اساس روش تفسیر قرآن به قرآن، دال بر تکلیفی بودن نهی از شجره نیستند؛ بلکه تنها دلالت بر ارشادی بودن چنین نهی دارد. بر این اساس، نه تنها دلیلی بر عدم عصمت حضرت آدم(ع) در آیات وجود ندارد؛ بلکه آیات مربوط به داستان حضرت آدم(ع) با توجه روش تفسیری گفته شده، دال بر عصمت ایشان است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم. ترجمه آدینه‌وند لرستانی، محمدرضا، تهران: اسوه، ۱۳۷۷.
۱. ابن بابویه، محمد بن علی؛ *عیون أخبار الرضا(ع)*؛ تهران: جهان، ۱۳۷۸ق.
 ۲. ابن فارس، احمد؛ *معجم مقانیس اللغة*؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
 ۳. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
 ۴. اسدی، علی؛ «*نقد دیدگاه مفسران درباره ماهیت نافرمانی حضرت آدم(ع)*»؛ پژوهش‌های قرآنی، شماره ۲، ۱۳۹۶ش، صص ۳۰-۵۷.
 ۵. بحرانی، سید هاشم؛ *البرهان فی تفسیر القرآن*؛ قم: مؤسسه البعثة، ۱۳۷۴ش.
 ۶. برقی، احمد بن محمد؛ *المحاسن*؛ قم: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ق.
 ۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ *مفردات ألفاظ القرآن*؛ لبنان: دار العلم، ۱۴۱۲ق.
 ۸. زمانی، محمد هاشم؛ «*عصمت آدم در ترازوی نقد*»؛ پژوهش‌های قرآنی، شماره ۵۶، ۱۳۸۷ش، صص ۱۲۸-۱۵۵.
 ۹. جوادی آملی، عبدالله؛ *تفسیر تسنیم*؛ قم: مؤسسه اسراء، ۱۳۷۸ش.
 ۱۰. حمیری، نشوان بن سعید؛ *شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم*؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
 ۱۱. سبحانی، جعفر؛ *آیات مشکله قرآن*؛ قم: مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۴۳۳ق.
 ۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ش.
 ۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *الکافی*؛ تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
 ۱۴. فیض کاشانی، محمد محسن؛ *تفسیر الصافی*؛ تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ق.
 ۱۵. فیومی، احمد بن محمد؛ *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*؛ قم: منشورات دار الرضی، ۱۴۰۳ق.
 ۱۶. مجلسی، محمدباقر؛ *بحار الأنوار*؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
 ۱۷. _____؛ *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*؛ تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ق.
 ۱۸. مصباح یزدی، محمد تقی؛ *راه و راهنما شناسی*؛ قم: مؤسسه امام خمینی(ره)، بی تا.
 ۱۹. مصطفوی، حسن؛ *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*؛ تهران: مرکز کتاب، ۱۴۰۲ق.
 ۲۰. مظفر، محمدرضا؛ *المنطق*؛ قم: اسماعیلیان، ۱۳۵۷ق.
 ۲۱. هاشمی خوبی، میرزا حبیب الله؛ *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة*؛ تهران: مکتبه الإسلامية، ۱۴۰۰ق.